

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

بحث در فرمایش مرحوم شهید صدر (رض) بود. بیان نمودیم ایشان در تحقیق این مسئله سه مطلب را ادعا می‌کنند؛ مطلب اول این است که کلمه رفع در این حدیث ظهور در رفع واقعی ندارد؛ فرمودند کسانی که ادعا می‌کنند کلمه رفع ظهور در رفع واقعی دارد، آنها می‌گویند رفع ظاهری به یکی از دو بیان است. بیان اولش این است که باید يك بیان اضافه و مؤونه اضافه در کار باشد؛ رفع ظاهری محتاج به عنایت زائده است. این عنایت زائده دو بیان دارد. يك بیانش را در بحث گذشته گفتیم و آن این بود که بین متعلق رفع و متعلق «ما لا يعلمون» اختلاف در مصب به وجود می‌آید؛ یعنی اگر بخواهیم رفع را رفع ظاهری بگیریم، مرفوعش می‌شود ظاهری؛ و متعلق «ما لا يعلمون» حکم واقعی است و بین اینها اختلاف در مصب به وجود می‌آید؛ برای اینکه اختلاف در مصب به وجود نیاید، باید متعلق رفع و متعلق «ما لا يعلمون» را یکی قرار بدهیم و آن عبارت از حکم واقعی است. این بیان را با توضیحی که دادیم، خود مرحوم صدر مورد مناقشه قرار دادند و فرمودند ما کاری می‌کنیم که اتحاد در مصب محفوظ بماند مع ذلك رفع هم رفع ظاهری بشود؛ نکته اصلی این بود که فرمودند ما می‌گوییم بین رفع و مرفوع فرق است؛ مرفوع حکم واقعی است اما خود رفع ظاهری است.

که عرض کردیم خود ایشان هم تصریح کردند این بیان برمی‌گردد به همان کلام مرحوم آخوند در کفایه. تا اینجا را توضیح دادیم؛ حالا قبل از اینکه قسمت‌های دیگر بیانشان را ذکر کنیم، ببینیم بیان ایشان تمام است یا نه؟ ما اگر به عبارت مرحوم آخوند در کفایه یا عبارت دیگران مراجعه کنیم، آنها نمی‌آیند سه مطلب درست کنند یکی خود رفع، و دوم مرفوع، و سوم متعلق «ما لا يعلمون». بله، فقط مرحوم محقق عراقی و کسانی که متعلق رفع را وجوب احتیاط قرار می‌دهند، طبیعی است که می‌گویند «ما لا يعلمون» يك متعلق دارد، رفع هم متعلق دیگری دارد به نام وجوب الاحتیاط. اگر در ذهن شریفتان باشد، کلام مرحوم عراقی به این مطلب برگشت کرد که «رفع ما لا يعلمون» یعنی رفع وجوب الاحتیاط در جایی که حکم واقعی را نمی‌دانید. اما اگر از مرحوم عراقی سؤال کنیم آیا شما می‌گویید این رفع، رفع ظاهری است یا واقعی؟ ایشان دیگر این را از متعلق تفکیک نکرده است به اعتبار اینکه متعلق و مرفوع حکم ظاهری است به نام وجوب الاحتیاط، اصلاً خود رفع ظاهری است، اما خود رفع من حیث هو هو حتی در کلام مرحوم عراقی هم تفکیک نشده است و از مرفوع جدا نشده است. اما در بیان مرحوم صدر باید بگوییم رفع یا ظاهری است و یا واقعی، و مرفوع، یا ظاهری است و یا واقعی، متعلق «ما لا يعلمون» هم همه اتفاق نظر دارند که واقعی است.

مناقشه در کلام شهید صدر

حال، **اولین اشکال** و تعلیقه ما بر فرمایش مرحوم صدر این است که چطور می‌فرمایید کلام شما به همان کلام مرحوم آخوند برمی‌گردد؟! مرحوم آخوند بین رفع و مرفوع تفکیک نکردند، و تبع ایشان مرحوم آقای خوئی (قدس سره) آمدند در کلامشان متعلق رفع را خود «ما لا یعلمون» قرار داده‌اند. «ما لا یعلمون»، یعنی آن حکم واقعی را که نمی‌دانیم، رُفع فعلاً. در عبارت مرحوم آخوند این بود: «فالالزام المجهول ممّا لا یعلمون فهو مرفوع فعلاً»، که گفتیم فعلاً به معنای ظاهراً است. پس، اولین اشکال بر مرحوم صدر این است که نه در کلام آخوند، نه در کلام مرحوم عراقی، نه در کلام آقای خوئی و نه در کلمات قبل از ایشان، تفکیک بین رفع و مرفوع نداریم؛ بلکه اگر متعلق رفع را وجوب الاحتیاط قرار دهند، می‌گویند رفع ظاهری است به اعتبار متعلق؛ اگر متعلق را حکم واقعی بخواهند قرار دهند، می‌شود رفع واقعی. یعنی هر تعبیری می‌کنند به اعتبار متعلقش است، خودش را جدای از متعلق معنا نمی‌کنند.

اشکال دومی که داریم که این اشکال هم ناشی از اشکال اول است، این است که اختلاف و اتحاد در مصبّ جایی است که ما از اول دو متعلق را مفروض بگیریم و بگوییم رفع يك متعلق دارد، و «ما لا یعلمون» متعلق دیگری دارد؛ آن وقت بحث کنیم که اینها متحد هستند یا مختلف؟ در حالی که متعلق رفع، «ما لا یعلمون» است و «ما لا یعلمون» هم حتماً به حکم واقعی تعلق دارد؛ و ما متعلق دیگری غیر از «ما لا یعلمون» برای رفع نداریم که بگوییم مرفوع آن است و بحث کنیم که بین این دو اختلاف در مصبّ است، یا اتحاد در مصبّ. در کلام مرحوم صدر (رض) این مطلب مسلم است که رفع يك متعلق دارد و «ما لا یعلمون» هم يك متعلق دارد. اشکال این است که اصلاً از اول رفع به خود «ما لا یعلمون» تعلق پیدا کرده است؛ شارع «رفع ما لا یعلمون» را بیان کرده است؛ و یکی از حرف‌هایی که ما در مقابل امثال مرحوم عراقی، مثل شیخ این است که شما این وجوب الاحتیاط را از کجا در آوردید؟ شارع فرموده است: «رفع عن أمتي ما لا یعلمون»، وجوب الاحتیاط کجا بود؟ خود رفع به «ما لا یعلمون» تعلق پیدا کرده است و «ما لا یعلمون» هم يك حکم واقعی است؛ نتیجه این است که رفع، متعلق با قطع نظر از «ما لا یعلمون» ندارد که بیایم مسئله وحدت مصب یا تغایر مصب را ذکر کنیم.

اشکال سومی که در اینجا داریم این است که مرحوم صدر در اینجا جعل اصطلاح کرده‌اند؛ فرموده‌اند: حکم دو وضع دارد و در مقابل آن دو وضع، دو رفع وجود دارد؛ و خواستند بگویند رفع در این حدیث به معنای دوّم است؛ تصریح هم کرده‌اند بنا بر آنچه که در کتاب مباحث الاصول آمده است. اولاً اینجا يك اشکالی در خود عبارت وجود دارد و آن این که اگر رفع در حدیث به معنای رفع دوم است، معنایش این است که چون وضع دوم عبارت از جعل احتیاط است، رفع به معنای دوم یعنی رفع وجوب احتیاط؛ شما که اتفاق و اتحاد در مصبّ را قائل شدید، اگر رفع در حدیث را به معنای رفع دوم گرفتید، این رفع در مقابل وضع دوم است که عبارت از وجوب احتیاط است؛ پس، رفع دوم می‌شود رفع وجوب احتیاط؛ اگر رفع وجوب احتیاط شد، دیگر احتیاط در مصبّ نیست و این درست بر خلاف نظراتان است.

ثانیاً: ما يك حکم واقعی داریم که مشهور می‌آیند در مقابل آن يك وجوب احتیاط ظاهری درست می‌کنند، شارع وقتی در لوح محفوظ حکم واقعی را جعل و وضع می‌کند، دو صورت دارد؛ یا می‌گوید شخص شاک در حکم واقعی احتیاط کند و یا می‌گوید شاک احتیاط نکند. اشکال این است که جعل وجوب احتیاط برای شاک، چه ربطی به وضع حکم اولی و واقعی دارد؟ این يك چیز دیگری است و يك حکم دومی است. بله، شارع برای اینکه واقع از دست مکلف فوت نشود، احتیاط را برای شاک جعل می‌کند؛ اما این يك وضع دومی بوده و يك حکم دیگری است که ربطی به حکم اول ندارد. وقتی حکم دومی شد، رفع به معنای اول که در مقابل حکم واقعی است با رفع به معنای دوم جداست. چطور ایشان اینها را به هم مرتبط می‌کنند؟!

به عبارت دیگر، برای ما روشن نشد که ایشان می‌فرمایند وضع الحکم دو نوع است؛ این دو حکم شد ولی دو نوع نشد. شارع حکمی را در واقع جعل می‌کند، و نسبت به انسان شاک و جاهل یا وجوب احتیاط را جعل می‌کند و یا نمی‌کند؛ جعل وجوب احتیاط ربطی به وضع اول ندارد؛ مثل این است که شما می‌گویید نماز واجب است، روزه هم واجب است، حج هم واجب

است. اینجا هم می‌گوید نماز واجب است، و برای آدم شاک هم احتیاط واجب است؛ اما این که می‌گوید احتیاط برای او واجب است وضع حکم دیگری است. البته نمی‌خواهیم بگوییم کاملاً مباین هستند؛ ولی جعل مستقل می‌خواهد. باز به عبارت دیگر، - این را عرض کنیم که در بیان بعد هم ایشان به این اشاره کرده‌اند - ایشان وضع دوم را از شؤون وضع اول قرار داده است، در حالی که وضع دوم از شؤون وضع اول نیست؛ از مراتب وضع اول نیست؛ مرتبط به آن هست اما آن حکم اول آمد و تمام شد. اینطور نیست که این حکم دوم را از شؤون و مراتب آن قرار بدهیم تا رفع به معنای دوم هم مرتبط با رفع به معنای اول شود. باز به عبارت دیگر، از کلام مرحوم آقای صدر استفاده می‌شود که وضع حکم منحل به دو قسمت می‌شود؛ به همین اعتبار، رفعش هم منحل به دو قسمت می‌شود؛ ولی باز مربوط به يك حکم است؛ یکی جعلش في الواقع و في لوح المحفوظ و ثبوتش حتي للشاك است؛ و دوم این که برای آدم شاک احتیاط واجب است.

ایشان این دومی را از شؤون اولی قرار می‌دهند، رفع را هم می‌گویند دو تا است، یکی این که شارع از اول بگوید حکم واقعی برای آدم جاهل وضع نشده است و رفع شده است؛ و دوم این که بیايد وجوب احتیاط را رفع کند؛ و نتیجه می‌گیرند که هم وضع دومی با وضع اولی ارتباط دارد و هم رفع دومی با رفع اولی ارتباط دارد. ما عرض و اشکالمان این است که این ارتباط في الجملة درست است؛ بالاخره وجوب احتیاط برای رسیدن به واقع است، اما این برای خودش يك حکم دومی است؛ رفع احتیاط و عدم رفع احتیاط با وضع اول هیچ ارتباطی ندارد. لذا، این اشکال بر ایشان وارد است که شما دو حکمی را که به حسب جعل، استقلال دارند، چطور از شؤون یکدیگر قرار دادید؟ همه لبّ اشکال به این عبارت بر می‌گردد. به عبارت دیگر، شؤون حکم آن است که اگر نباشد، حکم ناقص می‌شود. شارع وجوب را در واقع برای فعلی آورده است و می‌گوید برای شاک هم ثابت است. حال آدم شاک که نمی‌تواند به آن واقع برسد، برای او می‌تواند احتیاط را جعل کند و می‌تواند جعل نکند؛ هیچ کدام اینطور نیست که بگوییم تکمیل کننده حکم اول است. حال، اگر شارع آمد حکمی را در واقع قرار داد و بعد، احتیاط را واجب کرد، معنایش این است که حکم اول تکمیل شد؛ خیر، چنین نیست. خلاصه اشکال این که وجوب احتیاط و عدم وجوب احتیاط از شؤون حکم نیست؛ هرچند که طریق برای آن باشد و به آن مرتبط باشد. پس، ما نسبت به مطلب اول مرحوم شهید صدر (رض) سه اشکال بیان کردیم که خود اشکال سوم دارای دو جهت بود.

بررسی بیان دوم قائلین به رفع واقعی

اما مطلب بعدی که ایشان مطرح می‌کند؛ این است که می‌فرمایند کسانی که می‌گویند این رفع، واقعی است، می‌گویند رفع ظاهری نیاز به عنایت زائده دارد. برای عنایت زائده دو بیان وجود دارد که بیان اول مسئله اختلاف در مصبّ بود که بحثش تمام شد. اما بیان دوم اینها این است که می‌گویند ما کاری به اختلاف و اتفاق در مصبّ نداریم، خود کلمه رفع ظهور در رفع واقعی دارد. شما چرا ظاهریّت را به رفع تحمیل می‌کنید؟! تحمیل ظاهریّت قرینه می‌خواهد که نیست. ما باشیم می‌گوییم: «رفع برداشته شد»، ظهور در رفع واقعی دارد. ایشان در اینجا همان مطلب قبل را تکرار می‌کنند که رفع به معنای دوم، در حقیقت، بعضی از شؤون حکم است؛ اما رفع به معنای اول رفع خود حکم است؛ و کلمه رفع، ظهور در رفع خود حکم دارد، نه رفع بعضی از شؤون حکم. پس، بیان دوم این شد که ما کاری به متعلّق نداریم؛ بلکه لفظ رفع ظهور در رفع خود حکم دارد. چون اگر رفع به معنای دوم باشد، بعضی از شؤون حکم می‌شود؛ و رفع بعضی از شؤون حکم نیاز به قرینه دارد. ما باشیم و این رفع، ظهور در رفع در خود حکم دارد؛ لذا، می‌گوییم رفع در اینجا رفع همان حکم به معنای اول است، یعنی رفع واقعی. این بیان دوم.

مناقشه شهید صدر در بیان دوم

مرحوم شهید صدر در جواب می‌فرمایند: در حدیث رفع مشکلی هست که آن مشکل شما را لامحال وادار می‌کند به اینکه معنایی

بر خلاف ظاهر داشته باشید. آن مشکل این است که اگر بخواهیم رفع را واقعي به معنای اول بگیریم، لازمه‌اش این است که احکام واقعيه اختصاص به عالم پیدا کند. اگر بگوییم شارع می‌گوید کسی که حکم واقعي را نمی‌داند آن حکم واقعي واقعاً برداشته شد، لازمه‌اش این است که احکام مختص به عالم بشود؛ در حالی که ضرورت و اجماع بر اشتراك احکام بین عالم و جاهل است. لذا، می‌فرمایند: ما چون چنین مشکلي داریم، اگر رفع را هم رفع واقعي بگیریم، باز چاره‌ای نداریم که این رفع واقعي را مربوط به بعضي از شؤون حکم قرار دهیم؛ يعني رفع به معنای دوم قرار دهیم. تشبیه می‌کنند به این که چطور می‌توانیم بگوییم علم به يك حکم اخذ بشود در فعلیت آن حکم؛ منتها بگوییم علم به انشاء شرط است برای فعلیت حکم؛ شارع بگوید اگر علم به انشاء پیدا کردی حکم فعلیت پیدا می‌کند. چطور اشکال ندارد که علم به حکم در موضوع بعضي از مراتب حکم اخذ شود، اینجا هم همینطور است؛ در حدیث رفع، ما به خاطر این مشکل باید يك معنای خلاف ظاهري بکنیم و بگوییم رفع را ولو رفع واقعي معنا کنیم، اما این رفع واقعي نسبت به بعضي از شؤون حکم است؛ این اشکالی ندارد و همان مسئله رفع به معنای دوم می‌شود.

اشکال نظر شهید صدر

در اینجا ما همان اشکالی که در بیان اول ذکر کردیم، همان را می‌گوییم؛ و ثانیاً، اینجا هم دو مرتبه رفع را وجوب احتیاط می‌آورند، وجوب احتیاط که عنوان ظاهري دارد، و عنوان واقعي ندارد؛ و تعجب است چطور در اینجا در کلام ایشان خلط شده است. مجالی نبود که من تقریرهای دیگر را ببینیم که آنجا چگونه ذکر شده، آقایان حتماً مراجعه کنید. عرض کردیم ایشان سه مطلب دارد که ما مطلب اول ایشان با اشکالاتی که به نظرمان رسید را گفتیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.